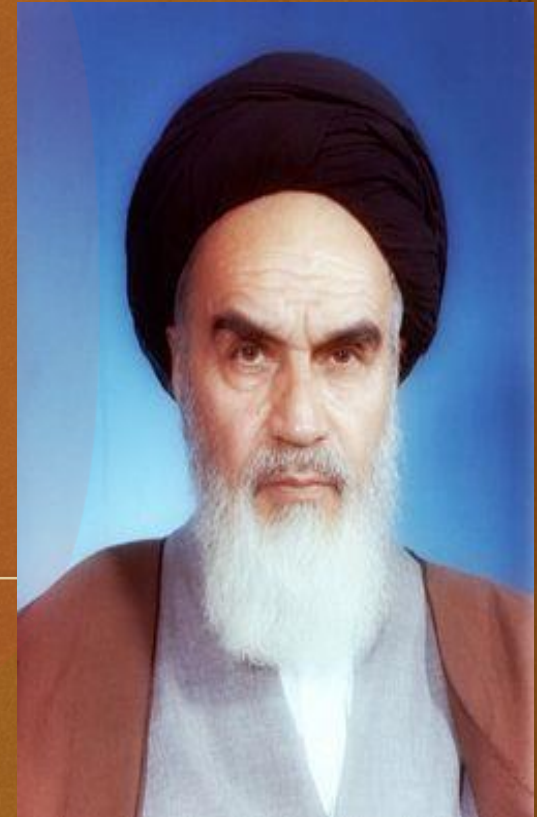


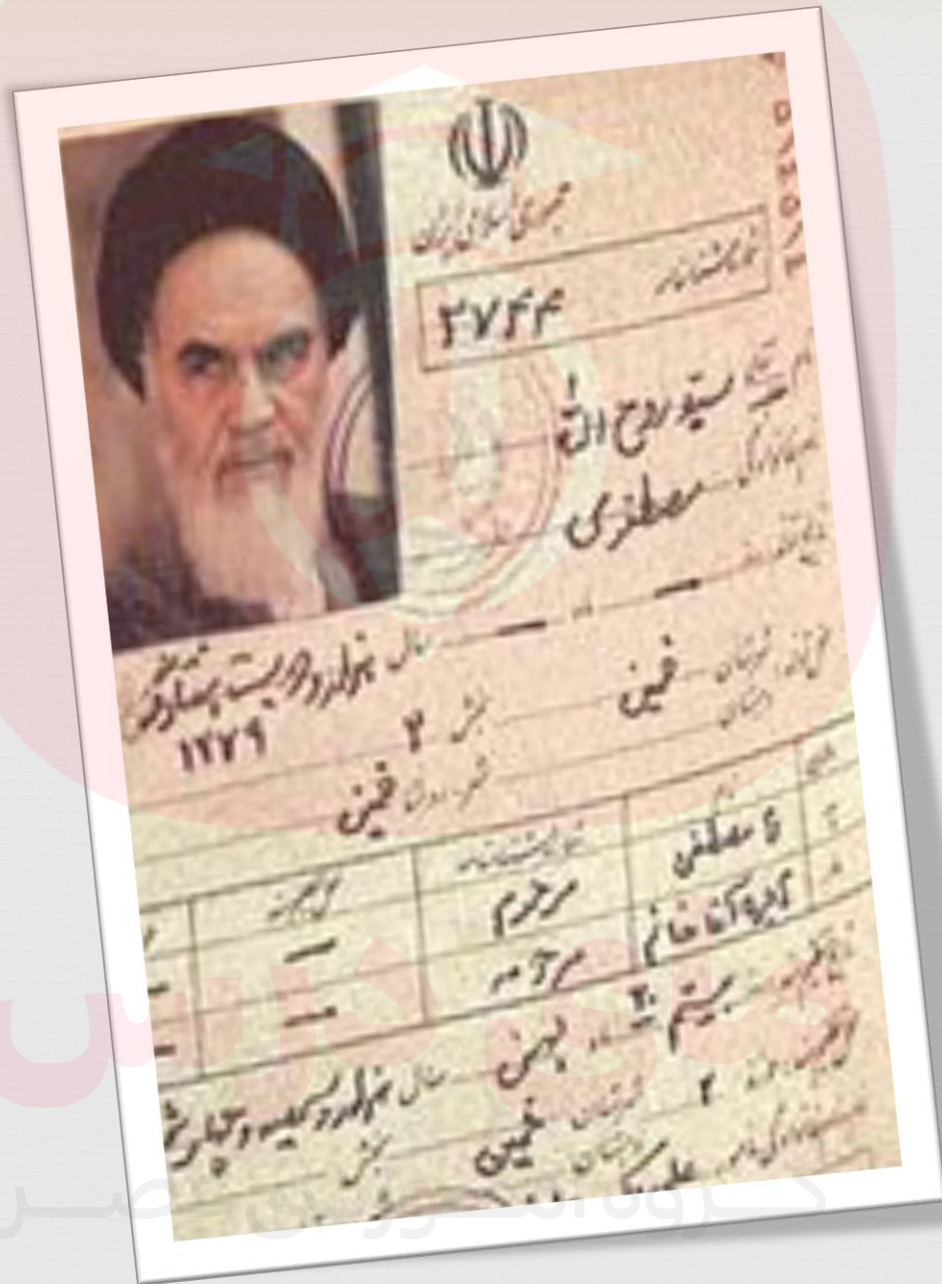
# امام خمینی

درس چهاردهم پایهٔ هشتم



## تهیه کننده: زهرا خلیل نیا

مدرس مدرسه فرزندگان یک مشهد





روزی که به دنیا آمد (مهرماه ۱۲۸۱ خورشیدی)، هیچ کس فکر نمی کرد که سال های بعد، مسیر تاریخ ایران و اسلام را عوض خواهد کرد و میلیون ها انسان آزادی خواه و مظلوم جهان، نامش را یک صدا زیاد خواهد کشید.  
آن روز، مثل همه روزهای دیگر بود؛ تنها تفاوتش این بود که صد ها سال پیش از آن در چنان روزی بزرگ ترین بانوی عالم، حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - متولد شده بود.

یک صدا: کنایه از متحد بود

خمین و اراک پیچید. به دنبال آن، سواری سرفراز از پشت اسب بر خاک افتاد. آن سوار پدرش، مصطفی بود که به دست **مزدوران خان**، ناجوانمردانه هدف گلوله قرار گرفت **از پا در آمد**. روح انشایی آنکه خود بداند، در چند ماهگی، فرزند شهیدی دلاور شد. بدین گونه بود که این کودک بدون داشتن هیچ خاطره‌ای از پدر، بزرگ شد. وقتی به سن تحصیل رسید، او را در شهر خمین به مکتب‌خانه فرستادند. در هفت سالگی توانست قرآن را **ختم کند**. بی تا نوزده سالگی در خمین درس خواند و برای ادامه تحصیل **حوزه علمیه اراک** را برگزید. در آنجا با استادی آشنا شد که مدتی بعد یکی از مهم‌ترین حوزه‌های علمیه اسلامی را در قم تأسیس کرد. این عالم بزرگ، آیت‌الله عبدالکریم **حائری (ره)** بود.

مزدور: کسی که تحت فرمان حاکم ستمگر کار می‌کند. سرسپرده  
ختم کردن: به پایان رساندن.  
حوزه علمیه: مدرسه‌ای که در آن علوم دینی آموزش داده می‌شود.  
از پا در آمدن: کنایه از بین رفتن

امام از دوره نوجوانی و جوانی سعی می‌کرد در همه زمینه‌ها رشد و پیشرفت کند. **مهربانی، سادگی، فروتنی، خوش‌بیانی، نظم و دقت، سیمای** **عذاب** از ویژگی‌های درخشان ایشان بود. در همان دوران جوانی، صاحب **خصوصیات** اخلاقی و اعتقادی خاصی شد که سال‌ها بعد، تأثیر بسیار زیادی بر دیگران گذاشت و دنیای اسلام را دگرگون کرد. پس از درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، در سال ۱۳۴۰، بسیاری از علما و روحانیان، ایشان را **مرجعیت** انتخاب کردند. امام خمینی، در سال ۱۳۴۱، مبارزه آشکار و سخت خود را با شاه و بیگانگان آغاز کرد و مردم ایران که قیاد او را حرف دل خود می‌دانستند، با طرفداری و اطاعت از وی، مخالفت خود را با

سیما: چهره

خصوصیات: ویژگی‌ها

مرجعیت: رهبری و پیشوایی

مهربانی، سادگی، خوش‌بیانی، نظم و دقت: آرایه‌های مراعات نظیر

حکومت پهلوی نشان دادند. حکومت شاه در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، آیت‌الله خمینی، رهبر **نهضت** اسلامی ایران را دستگیر و زندانی کرد. مردم به نشاء **اعتراض** و حمایت از امام خمینی (ره) در بسیاری از شهرهای ایران **تظاهرات** کردند و **شمار** زیادی از آنها به دست مأموران شاه به شهادت رسیدند. سرانجام حکومت پهلوی امام خمینی (ره) را از زندان آزاد کرد و در سیزدهم آبان ۱۳۴۲ تخت به کشور ترکیه و سپس به شهر نجف عراق **تبعید** نمود. در سال ۱۳۵۶ فرزند بزرگوار امام خمینی (ره)، حاج آقا مصطفی، در نجف به **طرز** **مروزی** به شهادت رسید.

امام خمینی تا سال ۱۳۵۷ علاوه بر تدریس در **حوزه علمیه نجف** و **تألیف** کتاب، پرچم مبارزه با ظلم و ستم شاه و کشورهای استعمارگر، به ویژه آمریکا را برافراشته نگاه داشت. حکومت عراق به درخواست شاه **اقامت** امام خمینی را در آن کشور ممنوع کرد. امام خمینی نیز ناگزیر به پاریس

نهضت: قیام، جنبش  
اعتراض: ایراد گرفتن و تعرض کردن  
تظاهرات: حرکت دست جمعی برای نشان دادن اعتراض  
شمار: تعداد  
تبعید: دور کردن، راندن  
مروزی: پوشیده  
حوزه علمیه: مدرسه‌ای که در آن علوم دینی آموزش می‌دهند.  
تألیف: گردآوری  
اقامت: ماندن

نیمه‌های پاییز سال ۱۳۵۷ بود. برخلاف همه‌ی پاییزها که کلاس‌های درس مدارس و دانشگاه‌ها فعال بودند، در آن پاییز دانش‌آموزان و دانشجویان به فرمان امام **اعتصاب** برده بودند و به **مدارسها و دانشگاه‌ها نمی‌رفتند**. دیگر نه میز و نیمکتی در کار بود و نه معطلی. همه به فرمان امام در کوچه‌ها و خیابان‌ها تظاهرات می‌کردند و درس انقلاب را به بانگ بلند به گوش جهانیان می‌رساندند. آن روزها ملت **یک آموزگار، یک معلم و یک استاد داشت** و او کسی جز امام خمینی (ره) نبود. سرانجام پس از آنکه هزاران **زن و مرد** مسلمان و انقلابی به شهادت رسیدند، انقلاب اسلامی

اعتصاب: دست از کاری کشیدن برای هدف خاص

مدرسه و دانشگاه: آرایه‌ی مراعات نظیر

آموزگار، معلم، استاد: مراعات نظیر

زن و مرد: تضاد و مراعات نظیر

ایران به پیروزی نزدیک شد. شاه در دی ماه همان سال از ایران گریخت و امام خمینی روز ۱۲ بهمن پس از ۱۵ سال دوری از وطن، با استقبال **با شکوه** مردم به میهن بازگشت. ده روز بعد در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مردم ایران، انقلاب اسلامی خود را به رهبری امام خمینی به پیروزی رساندند. نظام شاهی و ارتکون و جمهوری اسلامی ایران، پایه‌گذاری شد.

امام خمینی پس از پیروزی انقلاب بیش از ده سال، رهبری کشور را بر عهده داشت. در زمان رهبری، خصوصیات دوران جوانی و میان‌سالی خودش را حفظ کرد و همچنان افتاده **فروتن** بود. هیچ‌گاه قدرت، او را از یاد خدا و محبت به مردم، غافل نساخت. مردم نیز او را از جان و دل دوست می‌داشتند. او محبوب همه مسلمانان جهان و مایه افتخار مردم ایران بود.

با شکوه: با عظمت

فروتن: متواضع



امام خمینی در این دوران در خانهای ساده زندگی می‌کرد. سرانجام شب چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ فرار سید؛ شبی غم‌بار و تلخ، شبی که محبوب‌ترین شخصیت جهان اسلام به خدا پیوست. امام رفت اما راه او به یادگار ماند.

اکنون جمهوری اسلامی ایران که میراث‌گران بهای دوست، به دست همه مردم ایران به ویژه نوجوانان و جوانان سپرده شده تا از آن مانند جان خویش نگهبانی کنند.

کتاب «امام خمینی (ره)»، نوشته امیر حسین فردی، با تقدیر

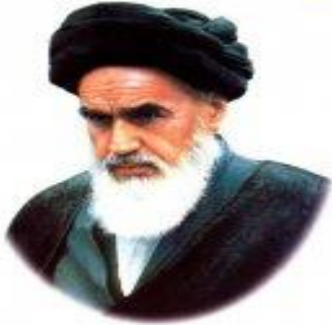
مای دارس

شب تلخ: کنایه از غم بار  
میراث: آنچه از گذشتگان برای ما باقی می‌ماند.



# امام خمینی

امیرحسین فردی



در درس یازده با امیر حسین فردی آشنا شدیم .



امام  
خمینی

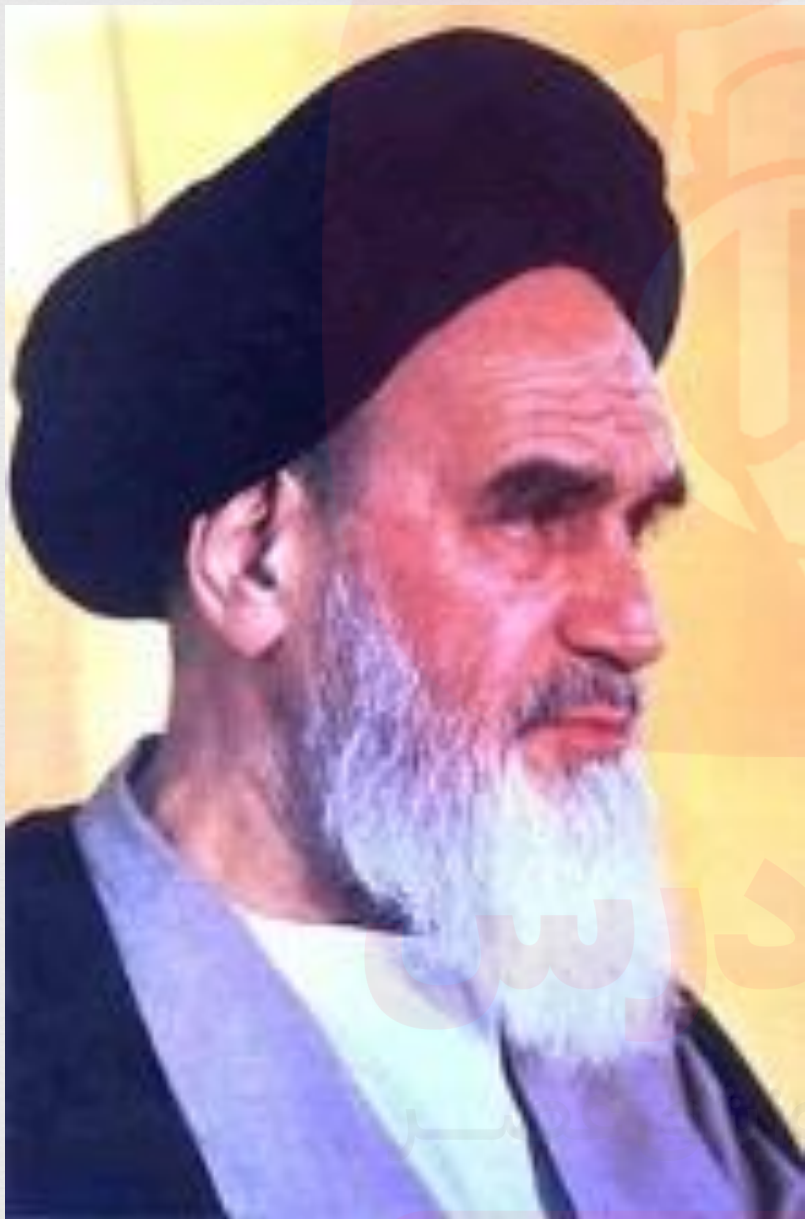
مهمان  
ملایک

یک دنیا  
پروانه

کوی  
جنگلی

امیر حسین فردی  
روزنامه نگار

گروه آموزشی عصر



اعلام :

سید روح الله مصطفی موسوی  
مصطفوی مشهور به امام خمینی  
فقیه و مرجع تقلید شیعه و اولین  
رهبر ایران در نظام جمهوری  
اسلامی ایران بودند که انقلاب  
۱۳۵۷ ایران را رهبری کردند و  
در پی به نتیجه رسیدن انقلاب  
نظام جمهوری اسلامی ایران را  
بنیان گذارد و تا پایان عمرشان  
رهبر ایران بودند و خواهد ماند.

## خودارزیابی

- ۱- چند ویژگی اخلاقی حضرت امام خمینی (ره) را در دوره نوجوانی و جوانی بیان کنید.
- ۲- چرا در دوره انقلاب، همه ایران یک معلم داشت؟
- ۳- به نظر شما راز محبوبیت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی چیست؟
- ۴- .....

مای درس

گروه آموزشی عصر

## دانش‌های زبانی و ادبی: بن‌شناسه

چنان‌که می‌بینید زمان فعل‌های جملات بالا، گذشته یا ماضی است. هر فعل صورت‌های مختلفی دارد که از روی آن شخص و شمار و زمان فعل را می‌توان دریافت.

شش ساخت زمان گذشته	
مفرد	جمع
نوشتیم	نوشتیم
نوشتی	نوشتید
نوشت	نوشتند

اگر با دقت به شش ساخت زمان گذشته نگاه کنید، متوجه می‌شوید در همه آنها جزء «نوشت» ثابت است؛ به این جزء، «بن فعل» زمان گذشته می‌گویند.

شناسه / مصدر: جزئی که به بن فعل اضافه شده است، شخص و شمار فعل را نشان می‌دهد. به این جزء «شناسه»

می‌گویند.

یادآوری: به کلمه‌هایی مانند: نشستن، رفتن، دیدن، خوردن و .. «مصدر» می‌گویند. چنانچه حرف «ن» را از آخر این کلمه‌ها حذف کنیم، بن ماضی به دست می‌آید.

– درس املا، فرصتی است برای ارزشیابی مهارت‌های «گوش دادن» و «نوشتن».

– معلم می‌تواند در املاهای کلاسی، تصحیح املا را به دانش‌آموزان واگذار نماید و

آنها را هدایت و نظارت کند. این عمل، به یادگیری، عمق بیشتری می‌بخشد.

گروه آموزشی عصر

بن و شناسه را در افعال زیر مشخص کنید.  
رفته ایم  
ماندید



شناسه: یم

بن: رفت

رفته ایم:

رفته ایم

رفته ام

رفته اید

رفته ای

رفته اند

رفته است

شناسه: ید

بن: ماند

ماندید:

ماندیم

ماندم

ماندید

ماندی

ماندند

ماند

مای دارس

گروه آموزشی عصر

# بخش پایانی



## نوشتن

۱- برای هریک از واژه‌های زیر، دو هم خانواده بنویسید.

مظلوم : .....  
جذاب : .....  
قدرت : .....  
محبوب : .....

۲- با حرف‌های درهم ریخته زیر، حداقل چهار کلمه بنویسید.

(ت، ی، د، ب، ع، ا)

الف : .....  
ب : .....  
ج : .....  
د : .....

۳- بن ماضی فعل‌های زیر را بنویسید.

رسیدند، گرفتگی، گریختید، گذشتیم



# تمرین نوشتن درس سیزدهم



farsi-7-98.pdf - Adobe Reader  
File Edit View Window Help

Open [Icons] 118 / 184 184% [Icons] Tools Fill & Sign Comment

نوشتن

۱- برای هر یک از کلمه‌های زیر دو هم‌خانواده بنویسید.  
حضور، عطوفت، حریم

۲- واژه صحیح را انتخاب کنید و در جای خالی بنویسید.  
الف) گاهی به آرامی آنان را پایین می‌آورد و از سجده ..... (برمی‌خواست، برمی‌خواست)  
ب) اجازه نمی‌داد کسی جز در مقام ..... در حضور او از دیگری بدگوید. (دادخواهی)

۳- بن مضارع فعل‌های زیر را مشخص کنید.  
می‌خوانم، می‌زیم، می‌پرسد، می‌شنوند

۱۱۸

Activate Windows  
Go to Settings to activate Windows.

7:12 AM  
3/11/2020

www.mv-dars.ir

# روان خوانی مرخصی

به تمام افراد **گردانمان**، از جمله خودم، پانزده روز مرخصی داده بودند. وقتی آمدم خانه، دیدم اگر به آقايم و مخصوصاً ننه‌ام بگويم که مرخصی آمده‌ام و بايد بعد از پانزده روز برگردم جبهه، ديگر **مراول** نخواهند کرد. چه بسا مرخصی را به **کامم تلخ** کنند و آخر سر هم، ننه‌ام نگذارد برگردم. برای همین، هر وقت سؤال می‌کردند که: «باز هم به جبهه می‌روی یا نه؟ یا **تسویه** گرفته‌ای؟...» در جواب یا می‌خندیدم یا حرف را عوض می‌کردم و می‌گفتم: «چرا امسال در ختمان میوه کم داده است؟» و یا «اتاق چقدر پشه دارد!» یا «خوردنی داری ننه؟» و از جواب دادن **طفره** می‌رفتم. ولی آخر تا کی؟ بالأخره بايد می‌فهمیدند. پانزده روز **مرخصی** ام مثل **باد گذشت**. ديگر زمان رفتن بود. آن روز صبح بايد ساعت نه جلوی در پادگان بوديم تا از همان جا به جبهه **اعزام** شويم. خوب به یاد دارم، وقتی از خواب بلند شدم، عزا

تسویه: برابر کردن حساب  
اعزام: فرستادن و روانه کردن

گردان: واحدی نظامی  
طفره: پریدن و جستن

کام تلخ کردن: ناراحت کردن

مرخصی ام مثل باد گذشت: آرایه تشبیه

طفره رفتن از کاری: کنایه از انجام کاری صرف نظر کردن

# ادامه صفحه اول درس:

گرفته بودم که چطور به ننه‌ام بگویم که باید به جبهه برگردم. الحمدلله آقا‌یم صبح زود، مثل هر روز، رفته بود دکان. دست و صورتم را شستم. نان و چایی را خوردم و منتظر موقعیت مناسب شدم.

سریک فرصت خوب که ننه‌ام رفت سبزی بخرد، ساکم را برداشتم و مشغول جمع کردن لباس‌هایم شدم. هول بودم. داشتم تند تند لباس‌ها و کتاب‌هایم را توی ساک می‌گذاشتم که ننه‌ام پاورچین پاورچین بالای سرم حاضر شد و گفت: کجا؟

جا خوردم.

گفتم: برای مدت کوتاهی می‌خواهم بروم این بغل مغل‌ها ...

ننه‌ام که از دست من کلک‌های زیاد و جورواجوری خورده بود، با سوءظن نگاهم کرد و گفت:

رای یک مدت کم؟!

گفتم: آره!

— پس حق نداری بیشتر از یک شلوار و یک پیراهن ببری.

— برای چه؟

جور واجور: گوناگون و متفاوت

الحمدلله: شکر خدا

سوءظن: بدگمانی

دست و صورت: آرایه مراعات نظیر  
نان و چایی: آرایه مراعات نظیر

هول بودن: کنایه از شتاب زده و هراسان بودن

# صفحه دوم درس:

– مگر می خواهی هر دقیقه لباس عوض کنی و یز بدهی راست بگو بچه، کجا می خواهی بروی؟  
روی کف اتاق، یک عالمه شلوار، جوراب، کت و .. ولو شده بود. همین جور که لباس هایم را  
سوا می کردم و تندتند توی ساک می گذاشتم، گفتم: می دانی، راستش...  
کمی مین و مین کردم، دیدم هوا پس است و جای ماندن نیست دسته ساک را سفت توی مشتم  
گرفتم، یک مبه مثل فنر از جا پریدم و دویدم طرف در حیاط تا به کوچه فرار کنم. اما نه ام دستم را  
خواند و زودتر دوید طرف در حیاط و کلون را انداخت و پشت به در مثل شیر ژیان ایستاد. دهانم از

۱۲۷

ولو: رها و پراکنده

پزدادن: خود نمایی کردن

کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می کردند.

شلوار و جوراب، کت: مراعات نظیر

هواپس بودن و جای ماندن نبودن: کنایه از اوضاع نامناسب بودن

مثل فنر از جا پرید: آرایه تشبیه

مثل شیر ژیان: تشبیه

## صفحه سوم درس:

تعجب بازمانده بود. **خودمانیم**، ننه ام یک پارچه چریک بود و ما خبر نداشتیم، ها! ننه به حرف آمد و گفت :  
— این بغل مغل ها می خواستی بروی، آره؟ تو گفتی و من باور کردم! سه ماه حبه بودی، بس  
است! به اندازه خودت ثواب برده ای! دیگر نوبت آنهایی است که بچه هایشان را لای پنبه خوابانده اند...  
به ساعت نگاه کردم. نزدیک هشت بود. گفتم : ننه جان! تو را خدا **ولم کن** بگذار مثل بچه  
آدم خدا حافظی کنم و بروم. ننه ام از توی آستینش کلیدی بیرون آورد و در حیاط را قفل کرد و گفت :  
نمی گذارم!  
— ننه! در را قفل نکن! خوب است خدا **سر پل صراط**، یقہات را بچسبید و در بهشت را به رویت  
قفل کند و بگوید : **نمی گذارم بروی**، آره، خوب است؟  
ننه ام که گوشش از این حرف ها پر بود، گفت : اگر او خداست — که قربان **کرمش** روم — این کار  
را نمی کند. به تو هم مربوط نیست که توی کارش دخالت کنی.  
هی صحبت کردم و گفتم : ننه، ساعت را ببین! دیر شد! ... فلان است ... **بهمان** است ...  
دیدم گوشش به این حرف ها بدهکار نیست.  
همین طور که با صحبت هایم **کرمش را گرم می کردم**، بدهای پوتینم را هم بستم و آنها را انداختم

پل صراط: پلی در روز قیامت که مومنان باید از آن بگذرند.

کرم: برای خداوند صفت بخشندگی است. بهمان: چیز یا کس نامعلوم

لای پنبه خواباندن: کنایه از در ناز و نعمت بزرگ کردن و در راحتی بودن

گوشش از این حرف ها پر بود و گوشش بدهکار نبود: کنایه از گوش ندادن به حرف کسی

سر را گرم کردن: کنایه از مشغول کردن کسی

## ادامه صفحه سوم درس:

گردنم و در یک لحظه از جا پریدم ساکم را از سر دیوار پرت کردم توی کوچه، و مثل گربه، درخت خانه مان را گرفتم و رفتم بالا. از آنجا خودم را به لبه دیوار رساندم. روی چینه دیوار ایستادم و توی کوچه را نگاه کردم. دیدم یکی از همسایه هایمان، سرش را گرفته است و دارد ناله می کند. کله اش را بلند کرد، ساک را نشانم داد و گفت: خدا گردنت را بشکند! این ساک مال تو بود، زدی توی سرم؟ گفتم: می بخشید. از دستم در رفت.

و حسابی عذرخواهی کردم. ننه ام از توی حیاط، هی داد و بیداد و ناله و نفرین می کرد. روی لبه دیوار نشستم و همین طور که پوتین هایم را می پوشیدم، گفتم: ننه جان! حالا که دارم می روم، حلالم کن.

تا این حرف را زدم، عصبانی شد، و گفت: بیا پایین! به خدا شیرم را حرامت می کنم! بعد آرام شد و با مهربانی گفت: آخر فکر من بدبخت را هم بکن، بیا پایین، افرین! ...

عذر خواهی: پوزش

مثل گربه: تشبیه

حلال کردن: کنایه از بخشیدن

چینه: دیوار گلی

از جا پریدن: خیز برداشتن

داد و بیداد: آرایه تضاد

شیر حلال نکردن: کنایه از نبخشیدن

## صفحه چهارم درس:

– ننه، ارواح رفتگان<sup>د</sup> داد ترن! بد است! مردم می گویند چه خبر شده است! ... تا یادم نرفته، بگویم که از جانب من، آقا و بقیه فامیل و هر کسی را که دوست داری، سلام برسان. بگو وقت نشد خدا حافظی کنم.

بندهای پوتینم را بستم و گفتم: خوب ننه، دیگر وقتِ خدا حافظی است.

<sup>د</sup>بغض ننه ام ترکید و اشک هایش راه افتاد. گفت: چرا اذیتم می کنی؟ با این کارهایت <sup>د</sup>جگرم را خون کردی!

دلم نمی آمد <sup>د</sup>ولش کنم و بروم. می خواستم بایستم و باهاش کمی حرف بزنم. دیدم او همین طوری که دارد گریه می کند، دنبال کلید خانه هم می گردد. فهمیدم <sup>د</sup>هشه کشیده است <sup>د</sup>اگیرم بیندازد <sup>د</sup>مثل رعد از سر دیوار پریدم پایین. ساک را روی کولم انداختم و دوان دوان رفتم طرف خانه عباس و بقیه بچه ها. ساعت تقریباً نه بود که به پادگان رسیدم. آنجا <sup>د</sup>غوغایی بر پا بود. توی جمعیت به این طرف و آن طرف سرک می کشیدم که ببینم <sup>د</sup>آقا و ننه ام آمده اند یا نه. الحمدلله نیامده بودند. دیگر رفتنی شده بودم.

۱۲۹

رفتگان: کسانی که مرده اند

بغض: گرفتگی گلو از غصه

ول: رها

جگرم خون کردن: کنایه از اذیت کردن

نقشه کشیدن: کنایه از برنامه ریزی کردن برای انجام کاری

گیر انداختن: کنایه از اسیر و گرفتار کردن

غوغا بر پا بودن: کنایه از شلوغ بودن

مثل رعد از سر دیوار پریدم: تشبیه

آقا و ننه: مراعات نظیر

# صفحه پنجم درس:

با خودم گفتم: «دزفول که رسیدی، یک تلفن به آقا بکن و همه چیز را به او بگو.» سوار اتوبوس شدیم تا ما را به راه آهن ببرند. حرکت که کردیم، نفس راحتی کشیدم. **بگر خرم از روی پل گذشته بود.** اتوبوس جلوی در راه آهن نگاه داشت. پیاده شدیم و رفتیم طرف قطار. خواستم سوار قطار بشوم که صدای آشنایی به گوشم خورد. سرم را برگرداندم. از صحنه‌ای که دیدم، چیزی نمانده بود غش کنم. **آقایم و تنهام و ننه بزرگم، به همراه عمو و داداش‌ها و خواهرهای قد و نیم‌قدم و ... خلاصه یک ایل آدم،** آنجا روبه‌روی من، همه، **گوش تا گوش ایستاده بودند.** چند نفری هم به **خیال** اینکه صف سوار شدن به قطار بعدی است، رفته بودند توی صف و ایستاده بودند. بی اختیار ایستادم و به آن **منظره** نگاه کردم. آقایم گفت: بیا، بیا اینجا!

می‌ترسیدم جلو بروم **هجوم** بیاورند و بریزند **سرم و دست و پایم** را ببندند و ببرند خانه. گفتم: از همین جا خدا حافظی می‌کنم، وقت کم است.

آقایم که موضوع را فهمیده بود، گفت: نترس! کاری باهات نداریم. آمده‌ایم باهات خدا حافظی کنیم. **تو بی معرفت** که نیامدی.

آهسته و **بارس و لرز**، رفتم جلوی تنهام ایستادم. چشم‌های تنهام پر از اشک بود. به من نگاه

ایل: در این جا یعنی گروه  
هجوم: حمله  
خیال: تصور  
منظره: تصویر  
بی معرفت: کسی که محبت دیگران را نمی‌فهمد  
خر از پل گذشتن: کنایه از به هدف رسیدن و انجام شدن کار  
آقا و ننه، ننه بزرگ و عمو و داداش و خواهر و سر و دست و پا: مراعات نظیر  
گوش تا گوش: کنایه از پشت سر هم  
ترس و لرز: مراعات نظیر



# ادامه صفحه پنجم

اهسته و با ترس و لرز رفتم جلوی ننهام ایستادم. چشم‌های ننهام پر از اشک بود. به من نگاه کرد و گفت: بیا برویم بچه! به خودت رحم نمی‌کنی، به ما رحم کن ...

بعد رو به آقایم کرد و گفت: تو هم یک چیزی بهش بگو! همین جور نیست! آقایم کلاهش را کمی عقب داد، جلوی سرش را خاراند و گفت: خودش عقل دارد، می‌فهمد. مادرم با عصبانیت حرف او را برید و گفت: خوبه! خوبه! با همین حرف‌هایت بود که شیرش کردی. همه‌اش **تقصیر** توست.

بعد زد زیر گریه و آقایم را نشان داد و گفت: بچه! حرف‌های آقایت را **ول** کن، گوش نده. کمک به ننه هم خودش یک جبهه است، بیا برویم.

آقایم با خنده، رو به ننهام کرد و گفت: بس است زن **این قدر آب غوره نگیر!**

ننهام برگشت و چپ‌چپ به او نگاه کرد. آقایم خنده‌اش را خورد و دیگر حرف نزد. ننهام دوباره صحبت را **از سر گرفت**. بلندگوی راه‌آهن اعلام کرد که «قطار تهران-اهواز هم اکنون از روی سگوی ... در حال حرکت است. از مسافران عزیز ...» گفتم: ننه، دارد دیر می‌شود، باید بروم.

بعد دست به گردنش انداختم و صورت خیس از اشکش را بوسیدم. ننهام که می‌دید حرف‌هایش در من اثر نکرده، گفت: اگر این همه روضه را برای سنگ می‌خواند **دلش آب می‌شد و گریه می‌کرد**.

شیرش کردی: کنایه از جرأت بخشیدن به کسی  
آبغوره گرفتن: کنایه از گریه کردن

تقصیر: کوتاهی  
ول کردن: کنایه از اعتنا نکردن  
از سر گرفتن: کنایه از شروع کردن  
گریه کردن سنگ: تشخیص

دل کسی آب شدن: کنایه از دل‌رحمی

## صفحه آخر درس:

و حرفش را خورد. رویم را بوسید. بعد، **بقچه** کوچکی را به من داد و گفت: یک **خرده** خوردنی است، برای توی راحت گذاشته‌ام.

بقچه را گرفتم و به طرف آقام رفتم تا با او خداحافظی کنم. همان طور که با او روبوسی می‌کردم، مواظب حرکاتش هم بودم که یک بار دست نیندازد **میچ** یا **گردنم** را بچسبد و برم گرداند خانه. **تند ماچ** می‌کردم و سرم را عقب می‌آوردم. آقام که گویا بو برده بود، گفت: داری دعوا می‌کنی یا روبوسی؟ آخر **کله خراب!** می‌خداحافظی سرت را می‌اندازی پایین، می‌روی حالا! اگر ننه عباس راهنمایی نمی‌کرد و دم پادکان به ما نمی‌گفتند که می‌آیید اینجا، کجا پیدایت می‌کردم؟

بعد سرم را بوسید و گفت **نامه، نامه** بدت نرود! اگر توانستی از تلفن هم کوتاهی نکن. با یک یک افراد خداحافظی کردم. رفتم سوار قطار بشوم که ننه‌ام صدایم زد و گفت: — مواظب خودت باش بچه! سرما ندهی خودت را! از غذایت هم کم و کسر نگذار. توی حمله هم **«وجعلنا من بین ایدیهم...»** و زیاد بخوان تا **ان شاء الله** دشمنانت کور بشوند... سپردمت به خدا. سوار قطار شدم. قطار سوتی کشید و آرام آرام به راه افتاد. ننه‌ام دوباره زد زیر گریه. آقام آرام به دست او زد و چیزی گفت. ننه‌ام در حالی که اشک از چشم‌هایش جاری بود، لبخندی زد. قطار از آنها دور و دورتر می‌شد. صدای آقام توی بقیه سر و صداها گم شد، داشت یک چیزی می‌گفت.

خرده: کم

بقچه: بسته بندی کوچک با دورپیچ پارچه

ان شاء الله: اگر خدا بخواهد

کله خراب: کنایه از دیوانه

میچ و گردن: آرایه مراعات نظیر

و «جعلنا من بین...»: آرایه تضمین

نامه، نامه و دور و دور تر: آرایه تکرار

## ادامه صفحه آخر:

از آنها دور و دورتر می شد. صدای اقایم توی بقیه سر و صداها کم شد، داشت یک چیزی می دفت. قطار رفت و رفت. دیگر اقایم و ننه ام با اندازه یک نقطه شده بودند. نقطه ای که تمام قلبم را گرفته بود. اشک هایم روان شدند. دست خودم نبود که گریه می کردم باد گرم، دست خود را بر صورت چشم هایم می کشید. انگار می خواست اشک هایم را پاک کند تا دیگران اشک هایم را نبینند. آن قدر نگاه کردم تا محوطه راه آهن با قطارها و واگن های باری اش از نظر محو شدند. به کویه مان برگشتم. بچه ها شلوغ می کردند و کویه را روی سرشان گذاشته بودند. از دلم غم را هل دادم بیرون و مشغول صحبت و شوخی با بچه ها شدم.

انگار: گویی

محو: ناپدید

محوطه: میدان و محدوده

کویه: هر یک از اتاقک های ویژه مسافر در قطار

دور و دورتر، رفت و رفت: آرایه تکرار

آقایم و نه نه ام: مراعات نظیر

باد گرم دست خود را بر صورت و چشم هایم کشید: جان بخشی

اعلام



محمد رضا کاتب

داستان نویسی ایرانی

متولد ۱۳۴۵

آثار:

پری در آبگینه

دوشنبه‌های آبی ماه